

بلاغت صفت

(بررسی کارکردهای بلاغی صفت فاعلی در کلیات سعدی)

عاطفه قبادی یآوری^۱

مسعود اسکندری^۲

چکیده

صفت فاعلی یکی از مقولات زبانی است که عمدتاً در دستور زبان مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بررسی این نوع از صفت آن چه که توجه محقق ادبی را به خود جلب می‌کند بی‌توجهی به کارکردهای این مبحث زبانی از سوی دستورنویسان است. از آن جا که زبان به عنوان اصیل‌ترین سند فرهنگی هر ملتی، حاوی محتویات ذهنی و فرهنگی ملت‌هاست، به نظر می‌رسد که بررسی کارکردهای مقولات زبانی انگیزه‌ی اصلی برای شکل‌گیری دانش‌هایی هستند که بر بنیاد زبان استوارند. در این تحقیق به بررسی کارکردهای بلاغی صفت فاعلی در کلیات اشعار سعدی پرداخته خواهد شد؛ چراکه در حوزه‌ی دانش بلاغت نیز، همچون دستور زبان، چندان به نقش صفت به طور اعم و صفت فاعلی به طور اخص، توجهی نشده است. این تحقیق بر آن است تا تأثیرهای مستقیم و غیر مستقیم صفت فاعلی را در بلاغت کلام مورد بررسی قرار دهد و از آن جاکه به محک زدن این مقوله‌ی زبانی در تمام مباحث بلاغی کاری دشوار است، پس با در نظر گرفتن این مسأله، تنها به مباحثی محدود در چارچوب دانش بلاغت پرداخته خواهد شد و در پایان، این نتیجه به دست خواهد آمد که صفت فاعلی کارکردهایی چون مبالغه، ایجاز، بیان اختلاف معنایی، تخصیص موصوف برای اهداف خاص را دارد. و همچنین نقش این صفت در تصویرسازی شعری مورد بررسی قرار خواهد گرفت تا نشان داده شود که عناصر تصویرساز شعری تنها به مباحث بلاغت، خاصه علم بیان محدود نمی‌ماند.

واژگان کلیدی: صفت فاعلی، ویژگی‌های دستوری، کارکردهای بلاغی، تصویر شعری، سعدی

مقدمه

زبان، قرن‌هاست که به عنوان یکی از اصیل‌ترین اسناد هویتی و فرهنگی ملت‌ها شناخته شده است. تلاش بشر همواره شناخت ظرفیت‌های این نهاد هویتی - فرهنگی بوده است، چراکه با شناخت آن، بُعد عظیمی از ابعاد شخصیت و روان جوامع بشری مکشوف می‌گردد. پس، بر این اساس دانش‌های زبانی شکل گرفتتا پاسخ‌گوی این نیاز نوع‌بشر بوده باشد. زبان‌شناسی، دستور زبان و بلاغت، از جمله مهم‌ترین این دانش‌ها محسوب می‌گردند که همواره نقش مهمی را در شناخت ماهیت، قوانین و کارکردهای زبان ایفا نموده‌اند. دستور زبان به عنوان یکی از شاخه‌های مهم زبان‌شناسی، در مشخص کردن ضوابط و چارچوب‌های حاکم بر زبان تلاش‌های مهمی را صورت داده است، هرچند که تا یافتن شکل نهایی خود فاصله دارد. دانش بلاغت، زبان را آن‌جا که به شکلی عالی به کار گرفته می‌شود، یعنی عرصه‌ی ادبیات، مورد بررسی قرار می‌دهد تا نشان دهد که زبان چگونه می‌تواند از جمله ابزارهای تصویرگری باشد و یا به بیان مسائلی بپردازد که زبان عادی از بیان آن قاصر است. با این توضیحات کشف کارکردهای زبان، همواره، مهم‌ترین دغدغه‌ی دانش‌های زبانی بوده و هست. مطالعات بلاغی و دستورزبانی در زبان فارسی، اغلب جنبه‌ی کارکردی برخی از مؤلفه‌های زبان را نادیده گرفته‌اند. حال آن‌که به نظر می‌رسد این

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه مازندران. Atefe.ghobadi@gmail.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه مازندران.

مسأله، یعنی بررسی کارکردهای زبان، انگیزه‌ی اصلی برای شکل‌گیری این دانش‌ها بوده است و در این زمینه نقشی حیاتی دارد. این پژوهش برآن است تا با تلفیق نگاه بلاغی و دستورزبانی، به بررسی کارکردهای یکی از مؤلفه‌های زبان پردازد. یعنی کارکردهای بلاغی یکی از مؤلفه‌های زبان را که عمدتاً در دستورزبان مورد بررسی قرار می‌گیرد هدف گرفته است. از این روی که بررسی تمام مباحث زبان دشوار و نفس‌گیر است، در این تحقیق به مقوله‌ی صفت فاعلی پرداخته خواهد شد و در آن متن کلیات سعدی مورد تفحص قرار می‌گیرد.

بیان مسأله

صفت فاعلی از جمله مقوله‌های دستورزبان فارسی است. از بررسی کتاب‌های دستورزبان این نکته دریافت می‌شود که این کتاب‌ها از حوزه‌ی تعاریف پیش‌تر نرفته‌اند و جنبه‌های کارکردی آن مغفول مانده است؛ این در حالیست که عناصر زبان هر یک به نوبه‌ی خود نقشی را در متن ایفا می‌کنند و وظیفه‌ی دستورزبان شناخت این نقش‌هاست.

در کتاب‌های دستورزبان، صفت فاعلی را بدین گونه تعریف نموده‌اند: «اگر صفتی وصف انجام دهنده‌ی کاری باشد آن را صفت فاعلی می‌گویند» (شریعت، ۱۳۶۷: ۲۶۶). «صفت فاعلی صفتی است که برای فاعل فعل وضع شده باشد و آن از فعل امر تشکیل می‌یابد» (خیام پور، ۱۳۸۸: ۵۶). دکتر فرشید ورد در دستور مفصل امروز می‌گویند: «این قسم صفت‌ها بر حال یا آینده یا مبالغه (ستمگر) دلالت می‌کنند و یا بر صفات ثابت (مشبیه)» (فرشید ورد، ۱۳۸۸: ۲۵۳).

استادان دستورزبان تعاریف بسیاری را از این دست که همگی گرد یک چیز می‌گردند ارائه نموده‌اند و از داخل شدن در بحث پرهیز کرده‌اند. همچنین در این کتاب‌ها یک سری کارکردهایی را نیز برای این صفات در نظر گرفته‌اند، که به نظر سطحی می‌رسند. به طور مثال گفته شده است: «لغاتی که به «گار، کار، گر» ختم می‌شوند مبالغه در کار را می‌رسانند» (پنج استاد، ۱۳۸۹: ۵۸). و یا آمده است که «اگر به آخر بن مضارع الف و نون بیفزایند صفت فاعلی یا حالیه بوجود می‌آید» (شریعت، ۱۳۶۷: ۲۶۹).

صفت فاعلی می‌تواند کارکردهایی چون تصویرسازی، مبالغه، ایجاز، آشکار ساختن اختلاف معنایی و... داشته باشد و از این نظر داخل در حوزه‌ی دانش بلاغت می‌گردد. از سوی دیگر، دانش بلاغت نیز جز اشاره‌های جسته و گریخته، چندان به کارکردهای صفت نپرداخته است؛ به عنوان مثال در معالم/البلاغه آنجا که از وصف مسندالیه صحبت می‌شود کارکردهایی چون «تخصیص، کشف معنی موصوف، مدح یا ذم و تأکید موصوف» (رجایی، ۱۳۷۲: ۷۴). بیان شده است اما تمرکزی بر نقش ویژه‌ی صفت فاعلی صورت نگرفته است.

در حوزه‌ی مبحث صورخیال تنها به مقولات دانش بیان توجه شده است، این نیز در حالیست که صفت به طور اعمّ و صفت فاعلی به طور اخصّ می‌توانند نقش مهمی در ساختن تصاویر بدیع شاعرانه داشته باشد. به عنوان مثال سعدی در بیت زیر بدون استفاده از تشبیه و استعاره و سایر صور بلاغی و تنها با خود زبان، تصویری پویا خلق کرده است و از ظرفیت‌های ویژه‌ی صفت فاعلی بهره برده است:

وز اینجانب افتان و خیزان جوان همی رفت بیچاره هر سو دوان (سعدی، ۱۳۶۸: ۹۳).

با این تفاسیر این سوال مطرح می‌گردد که اگر «فصاحت این است که سخن شیرین و روان و نزدیک به فهم و بر گوش شنونده خوش آیند و دلپسند باشد تا بدین وسیله مقصود گوینده در روح شنونده راه پیدا کند و در آن جایگزین گردد» (همایی، ۱۳۷۰: ۴۰). و «بلاغت این است که رساترین و شیرین‌ترین الفاظ و عبارات را برای ادای مقصود استخدام کنند» (پیشین). صفت فاعلی چه نقشی در فصاحت و بلاغت کلام می‌تواند داشته باشد؟ و اگر دانش بیان «یراد معنای واحد به طرق مختلف...مشروط بر این‌که اختلاف آن طرق مبتنی بر تخییل باشد» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۴). است، آیا صفت فاعلی هم می‌تواند از جمله‌ی ابزارهای ادای معنای واحد به طرق مختلف باشد و یا یاریگر صور بیانی باشد؟ و این‌که آیا صفت فاعلی می‌تواند تصویرساز باشد؟

رهیافتی از بلاغت به دستورزبان

دانش بلاغت اساسی‌ترین دانش برای شناخت زبان ادبی است. جاحظ (متوفی، ۲۵۵هـ) در بیانی، فراگیر بودن این دانش را در بین همه ملل نشان می‌دهد، آن‌جا که می‌گوید: «پارسی را پرسیدند: بلاغت چیست؟ گفت: شناخت فصل و وصل. یونانی را گفتند: بلاغت چیست؟ گفت: تصحیح اقسام و گزینش کلام. رومی را گفتند: بلاغت چیست؟ گفت: حسن اختصار به گاه بدیهه

گویی و بسط کلام به وقت اطاله و اطناب. به هندی گفتند: بلاغت چیست؟ گفت: وضوح دلالت، اغتنام فرصت و حسن اشارت» (جاحظ، ۱۴۱۸: ۸۸).

این دانش در جغرافیای اسلامی به سه بخش معانی، بیان و بدیع تقسیم شده است. این سه فن «در ابتدای امر به یکدیگر مخلوط و ممزوج بوده و تدریجاً که مباحث آنها وسعت یافته هر کدام فنی جداگانه گردیده است» (همایی، ۱۳۷۰: ۱۲). هر کدام از این سه فن بررسی بخشی از مباحث مربوط به دانش بلاغت را به خود اختصاص داده‌اند. معانی را علم بررسی معانی ثانوی جملات دانسته‌اند؛ به عبارت دیگر در این دانش «مقصود از معانی، معانی اولی یعنی معانی اصلی جملات نیست بلکه مراد معانی ثانوی یعنی مجازی آنهاست که به آن وسیله گوینده اغراض خود را ابلاغ و به اصطلاح بیان مافی‌الضمیر می‌کند» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۳۱). حوزه‌ی بررسی علم بیان روش‌های «ایراد معنای واحد به طرق مختلف است» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۴). و «موضوع علم بدیع سخن ادبی فصیح و بلیغ است، و اموری را که موجب زینت و آرایش کلام بلیغ می‌شود محسنات و صنایع بدیع می‌نامند» (همایی، ۱۳۸۹: ۱۸).

از آن‌جا که بررسی نقش صفت‌فاعلی در تمامی حوزه‌های دانش بلاغت به دلایلی چون: کوتاهی مجال یک مقاله و همچنین این مسأله که صفت فاعلی با تمامی مباحث دانش بلاغت درگیر نیست، تنها به تحقیق در تأثیر مستقیم و یا غیر مستقیم صفت فاعلی در بلاغت کلام، با تکیه بر برخی مؤلفه‌های دانش بلاغت پرداخته خواهد شد. بخش دوم پژوهش را تحلیل شاهد مثال‌هایی از کلیات سعدی به خود اختصاص داده است. اهم مواردی را که برای بیان کارکردهای بلاغی صفت فاعلی می‌توان در نظر گرفت به قرار زیر است:

الف - ۱. مبالغه: «آن است که در صفت کردن و ستایش و نکوهش کسی یا چیزی افراط و زیاده روی کنند، چندانکه از حد عادت معمول بگذرد و برای شنونده شگفت‌انگیز باشد» (همایی، ۱۳۸۹: ۱۷۱). صاحب‌المعجم نیز در تعریف آن می‌گوید: «آنست که در اوصاف مدح و هجا و غیر آن غلو کنند و مبالغت نمایند» (رازی، ۱۳۸۷: ۳۵۸). در گذشته، چنان‌که در تعریف شمس قیس نیز آشکار است، میان مبالغه و اغراق و غلو تفاوتی قائل نبوده‌اند اما متأخران میان آنها فرق نهاده‌اند [۱]. در رابطه با مبالغه باید گفت که بار معنایی و مفهومی صفتی در شخصی یا چیزی بوسیله‌ی تعبیر خاصی از سوی شاعر یا غیر شاعر افزایش یا کاهش پیدا می‌کند. بر این اساس صفت فاعلی به واسطه‌ی اینکه به کنش‌کنش‌گر مربوط می‌شود و نیت مبالغه‌کننده مدح یا مذمت فعل کنش‌گران است، می‌تواند نقش مهمی را ایفا کند؛ می‌توان این دو بیت از انوری را در مدح اسب مثال زد:

تبارک الله ازین آب‌سیر آتش‌فعل که با رکاب تو خاکست و با عنانت هواس
برانگیزی به عالمیت رساند که اندرو فرداست (همان، ۳۶۲)

الف - ۲. تخصیص و تأکید موصوف: این عمل را در برخی کتب بلاغت از عوامل بلیغ شدن کلام دانسته‌اند و برای آن موارد و کارکردهایی را ذکر کرده‌اند. از جمله آهنی در بخش توصیف مسندالیه از کتاب خویش چهار مورد از کارکردهای توصیف را نام می‌برد که یک مورد آن تخصیص موصوف است. این چهار مورد به قرار زیراند:

۱. وصف مبین و کاشف حقیقت موصوف است. (توصیف جسم به صفات طویل، عریض، عمیق و...)

۲. افاده‌ی تخصیص: زید تاجر. [تاجر در این‌جا به لحاظ معنی صفت فاعلی است]

۳. افاده‌ی مدح و ذم یا ترحم: در صد هزار قرن سپهر پیاده‌رو

۴. تحقیر و توصیف: خری داشت آن ابله کوردل «(۱۳۶۰: ۵۰ و ۵۱)

و همچنین در معالم‌البلاغه نیز برای تقييد مسندالیه اغراض فوق در نظر گرفته شده است به علاوه‌ی موردی که آن را تحت عنوان تأکید موصوف بیان داشته و بیت زیر را مثال زده است:

آتش سوزان نکند با سپند آن‌چه کند دود دل مستمند (رجایی، ۷۴ و ۷۵).

چنان‌که ملاحظه می‌شود بلاغت نویسان به نقش محوری صفت فاعلی در مواردی که ذکر کرده‌اند توجه چندانی نداشته‌اند.

الف -۳- نشان دادن اختلاف معنایی: گاه با دو واژه که از نظر شکل نوشتاری به هم شبیه‌اند مواجه می‌شویم که اختلاف معناییشان با صفت مشخص می‌شود. «بحث اختلاف معنایی این است که یک عامل زبانی یا دستوری انتخاب شود، غالباً اسم یا فعل یا قید را برای این منظور برنمی‌گزینند بلکه این جزء زبان بیش‌تر صفت است» (اختیار، ۱۳۴۸: ۱۰۹).

«علت برگزیدن صفت این است که اولاً در اسم، خاصه در اسم معنی، مردم تصور خارجی یکسانی ندارند و در نتیجه آنها نظرات متفاوتی نسبت به آن دارا می‌باشند. دوم اینکه صفت دارای درجات است...دلیل دیگر برای انتخاب «صفت و قیود» در این مطالعه این است که صفت تضاد دارد.» (همان، ۱۰۹)

طرح مسأله‌ی اختلاف معنایی به نظر، راهکاری است برای حل مشکل «چند معنایی» که در دانش معنی‌شناسی [۲] مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف -۳- ۲. چند معنایی [۳]: «از جمله آشناترین روابط مفهومی‌ای است که در سنت مطالعه‌ی معنی به آن پرداخته‌اند و آن را شرایطی معرفی می‌کنند که یک واحد زبانی از چند معنی برخوردار باشد» (صفوی، ۱۳۸۷: ۱۱۱). معنی‌شناسان، چند معنایی را در سطوحی چون تکواژ، واژه، گروه و جمله بررسی کرده‌اند و در این بین چند معنایی در سطح واژه از اهمیت بیشتری برخوردار است. «اولمان به علل پیدایش چند معنایی و طبقه‌بندی این علل می‌پردازد و در این باره به انتقال در کاربرد، کاربرد ویژه، هنرآفرینی و تأثیرپذیری بیگانه اشاره می‌کند» (همان، ۱۱۳). در این بین آن چه مورد نظر پژوهش حاضر است، چند معنایی از طریق هنرآفرینی است که «همانا کاربرد استعاری و مجازی واژه‌هاست که به تدریج می‌تواند به چند معنایی واژه منجر شود» (پیشین، ۱۱۴). پالمر به چند مشکل در بررسی مسأله‌ی چند معنایی اشاره می‌کند «نخست این که واژه‌ها معمولاً به مصداق‌های مختلفی اشاره دارند. می‌توان واژه‌ی «خورد» را در جملات زیر مثال زد: هوا خورد/ آب خورد/ گوشت خورد/ آدامس خورد.

دومین مشکل کاربرد استعاری واژه‌هاست. این مسأله نیز سبب می‌گردد تا معنی‌شناس در تعیین معنای یک واژه با تردید مواجه شود. مشکل سوم تمایز میان چند معنایی و هم‌آوا - هم‌نویسی است» (همان، ۱۱۴ و ۱۱۵).

بازمی‌گردیم به مشکل دومی که پالمر بدان اشاره می‌کند یعنی کاربرد استعاری واژه‌ها. این مشکل در بلاغت سنتی اسلامی - حداقل در متون ادبی - حل و فصل شده است و آن وجوب وجود قرینه‌ی صارفه و معینه در استعاره است که در محور هم‌نشینی کلام به اثبات می‌رسد و مقصود گوینده را آشکار می‌سازد، و این مطلبی است که از نظر پالمر مغفول مانده است. غیر از متون ادبی، در گفتار روزمره هم قرینه‌ی حالیه و بافت کلام این اختلاف را آشکار می‌سازد و اگر مقصود پالمر از کاربرد استعاری، استعاره‌های مرده باشد که در گفتار و نوشتار روزمره به کار می‌رود، باید دانست که استعاره‌ی مرده دیگر استعاره نیست بلکه خود، واژه‌ای مستقل شده است.

الف -۳- ۳. صفت فاعلی در جایگاه قرینه‌ی صارفه و معینه در استعاره: «قرینه‌ی صارفه یعنی قرینه‌ای که خواننده را از معنای اصلی واژه منصرف می‌کند» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۵۶). با این وصف به عنوان مثال اگر کسی بگوید «شیری را دیدم و مراد او فرد شجاعی باشد شنونده مقصود را درنخواهد یافت... پس باید قرینه‌ی صارفه‌ای بیاورد و مثلاً بگوید شیری را در جبهه دیدم» (پیشین). همایی در معانی و بیان بر این باور است که در استعاره تنها قرینه‌ی صارفه کافی نیست بلکه نیاز به قرینه‌ی معینه نیز هست؛ بر این اساس که «فقط انصراف خاطر از معنی اصلی برای انجام گرفتن عمل تفهیم و تفهّم که غایت مقصود هر گوینده‌ی عاقلی است کفایت نمی‌کند بلکه باید قرینه‌ی معینه نیز بیاورند... [تا ذهن] متوجه معنای مجازی گردد... ولیکن در بسیاری از موارد یک عبارت کار دو قرینه را انجام می‌دهد» (۱۳۷۰: ۱۷۳).

آن چه مدنظر این تحقیق است آوردن یک عبارت در حکم قرینه‌ی صارفه و معینه است. همایی پساز بیانات فوق برای این نوع از عبارات جمله‌ی زیر را مثال می‌زند:

«شیر تیراندازی دیدم» (پیشین).

صفت فاعلی در این‌گونه موارد نقشی را بر عهده می‌گیرد که در دانش معنی‌شناسی از آن تحت عنوان «نشانداری التزامی» سخن می‌گویند. مسأله نشانداری «برای نخستین بار در مکتب واج شناسی پراگ و بحث درباره‌ی توزیع واج‌ها مطرح شد و به تدریج در دیگر سطوح زبان نیز مورد بررسی قرار گرفت... می‌توان نشان [۴] را چیزی شبیه به شرایط لازم و کافی

تشخیص مفهوم یک واژه در نظر گرفت... مثلاً مفهوم واژه «مرد» به کمک نشانه‌های [+انسان]، [+بالغ]، [+مذکر] تعیین می‌شود... کتز این شرایط لازم و کافی را مؤلفه‌های معنایی [۵] می‌نامد. (صفوی، ۱۳۸۷: ۱۲۲)

نشانداری به اقسام مختلفی تقسیم می‌شود که در میان آن اقسام نشانداری آنچه مورد نظر این تحقیق است «نشانداری التزامی» است. این گونه از نشانداری «در اصل نشان یا مؤلفه الزامی تعیین مفهوم واژه به حساب می‌آید. در این باره می‌توان «نور» را برای خورشید و «مو» را برای ریش یا «حرکت» را برای سیاره در نظر گرفت. به این معنی که اگر مؤلفه‌ی [+حرکت] برای سیاره در نظر گرفته نشود، چیزی که سیاره در نظر گرفته می‌شود دیگر سیاره نیست» (پیشین، ۱۲۴).
بر این اساس می‌توان گفت که در رابطه‌ای این چنینی که در میان کلمات بر قرار می‌شود، همواره بین دو واژه نسبت تضمین برقرار است. یعنی به عنوان مثال «سیاره» بودن متضمن «گردنده» بودن است. در مثال «شیر تیراندازی را دیدم»، تیرانداز، در حکم نشان و ارجاع آن به مردی شجاع که خارج از این جمله است می‌باشد؛ در واقع در جملات این چنینی که با استعاره مواجه هستیم ارجاع نشان به امری بیرونی است.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا از بین صفات، صفت فاعلی می‌تواند در حکم مؤلفه‌ی معنایی قرار گیرد؟
به نظر می‌رسد که در بین صفات، صفت فاعلی نزدیکی بیشتری با ذات موصوف خود دارد. به طور مثال درباره‌ی صفت‌ها می‌توان گفت که رنگ‌ها در سطح رویین پدیده‌ها قرار می‌گیرند، پس از آن‌ها اوصافی چون قد، وزن، کوتاهی، بلندی، لطافت و ستبری قرار می‌گیرند. این نوع از صفات می‌توانند در موصوف‌های بسیاری مشترک باشند. اما صفت فاعلی از آنجا که مربوط به کنش یک موصوف است، خاص خود اوست، و اگر اشتراکی در میان باشد در میان انواع خودش این اشتراک وجود دارد. در تعریف منطقی انسان به «حیوان ناطق»، ناطق که فصل مقوم تعریف است، هر چند که از نظر ساخت فارسی صفت فاعلی نیست، اما در زبان عرب صفت فاعلی - حداقل از نظر معنی - محسوب می‌گردد، و در این تعریف در حکم مؤلفه‌ی معنایی قرار گرفته و انسان را از سایر حیوانات جدا نموده است.

الف - ۴. ایجاز: «آنست که لفظ اندک بود و معنی آن بسیار» (رازی، ۱۳۸۷: ۳۷۷). «و شرط بلاغت آن این است که صرفه‌جویی در لفظ به انتقال معنی خللی وارد نکند» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۶۵). در کتاب‌های بلاغت، اغلب، برای ایجاز ابیاتی را مثال می‌زنند که شاعر در آن استعاره پردازی کرده است، اما به نظر می‌رسد که هنر شاعر در ایجاز، آن جاست که بی تشبّث به پیرایه‌های بلاغی و تنها به واسطه‌ی خود زبان سخن موجز می‌گوید. می‌توان این ابیات فردوسی را مثال زد:

چماننده دیزه هنگام گرد	چراننده کرس اندر نبرد
فزاینده باد آوردگاه	فشاننده خون ز ابر سیاه
گراینده تاج و زرین کمر	نشاننده زال بر تخت زر

الف - ۵. تصویرسازی شعری

تصویر و خیال شعری از دیرباز مورد نظر شاعران و منتقدان بوده است، و همواره در بین این شاعران و منتقدان، برخی این مقوله را از عناصر اصلی شعر دانسته‌اند و بدان پرداخته‌اند [۶]. تحقیق و شناخت آن در ایران به شکل مدوّن، ابتدا با کتاب صورخیال در شعر فارسی اثر دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی آغاز گردید و این کتاب پایه گذار بحث‌های بعدی در این حوزه قرار گرفت. ایشان در این کتاب، خیال و تصویر شعری را عنصر اصلی شعر معرفی می‌نمایند و عناصر ایماژ یا تصویرسازی شعری را همان مباحث بلاغت اسلامی، بخصوص علم بیان می‌دانند. چنانکه می‌گویند: «دی لويس در کتابی که ویژه ایماژ یا خیال پرداخته است می‌گوید: در ساده‌ترین شکل آن «تصویری» است که به کمک کلمات ساخته شده است: یک توصیف یا صفت، یک استعاره، یک تشبیه ممکن است یک ایماژ بیافرینند، بر روی هم مجموعه آنچه که در بلاغت اسلامی در علم بیان مطرح می‌کنند، با تصرفاتی می‌توان موضوع و زمینه ایماژ دانست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۹).

اما نکته‌ای در تعریف دی لويس نادیده گرفته شده است و آن عبارت «یک توصیف یا صفت» است، از این حیث که می‌تواند ایماژ بیافریند. و صفت داخل در حوزه‌ی علم بیان نیست. شفیعی کدکنی سال‌ها بعد در کتاب موسیقی شعر درباره‌ی کارکردهای صفت می‌گوید: «آوردن صفت به جای موصوف در بسیاری از موارد سبب تشخیص زبان می‌شود و این نوع صفت که در بلاغت فرنگی به آن epithet می‌گویند در زبان شعر دارای مقام برجسته‌ایست، در بسیاری از قسمت‌های مهم شاهنامه

فقط از همین خصوصیت زبان شعر استفاده شده است و همچنین است بوستان سعدی و حافظ» (۱۳۸۸: ۲۷). نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که دامنه‌ی عناصر تصویرساز شعری بسیار گسترده‌تر از آنست که بتوان آن را به مباحث بلاغت اسلامی، خاصه علم بیان، تقلیل داد. «شاعر می‌تواند قشر صنایع بدیعی و شگردهای بلاغی را بشکند و تماس صریح و عریان با جهان بیرون و درون پیدا کند. سرودن چنین شعرهایی بسیار دشوارتر از شعرهای تصویری به معنای بلاغی آن است زیرا در این‌گونه شعرها آن چه باید جایگزین زیبایی‌های بیان غیر مستقیم و استعاری گردد قدرت بیان مستقیم است» (موحد، ۱۳۸۵: ۸۰).

ب) کارکردهای بلاغی صفت فاعلی در کلیات سعدی

در این بخش کارکردهای بلاغی صفت فاعلی در کلیات سعدی، با تکیه بر مسائل مطرح شده در بخش «الف» مورد بررسی قرار می‌گیرد تا نشان داده شود که بهره‌گیری صحیح از این مؤلفه‌ی زبان چه نقشی را در بلاغت زبان، در ارتباط با مؤلف، و همچنین درک صحیح متن، در ارتباط با خواننده، ایفا می‌کند. در این تحقیق متن کلیات سعدی تصحیح محمدعلی فروغی مورد استناد قرار می‌گیرد. اعداد کنار ابیات نشان‌گر صفحات کتاب‌اند.

ب ۱- مبالغه: ابیات بسیاری را از اشعار سعدی می‌توان مثال زد که در آن‌ها به وسیله‌ی صفت فاعلی مبالغه کرده است، یعنی بار معنایی و مفهومی در یک پدیده را افزایش یا کاهش داده است؛

گروهی پلنگ افکن و پیل زور	در آهن سر مرد و سم ستور (۳۳۴)
بدو گفتم ای سرور شیر گیر	چه فرسوده کردت چو روباه پیر؟ (۳۳۴)
نمدپوشی آمد به جنگش فراز	جوانی جهان سوز پیکار ساز (۳۳۵)
خداوند بخشنده دستگیر	کریم خطابخش پوزش پذیر (۱۲)
که پروردگار توانگر تویی	توانا و درویش پرور تویی (۲۲)
امیر عدو بند کشور گشای	جوابش بگفت از سر علم و رای (۱۴۰)

در گلستان می‌گوید:

جوانی بدرقه، همراه ما شد، سپرباز چرخ انداز سلحشور بیش زور که به ده مرد توانا کمان او زه کردند. (۱۸۸)

ب ۲- تخصیص موصوف: چنان‌که گفته شد گاه اسمی را به واسطه‌ی صفتی، خاص می‌نمایند که به این عمل تخصیص می‌گویند، تخصیص موصوف همواره اهداف خاصی را دربردارد به همین سبب در خواندن متون ادبی باید بدان توجه کرد تا معنای صحیح آشکار گردد:

چو آید ز پی دشمنان جانستان ببندد اجل پای اسب دوان (۱۴۴)

دشمن، در همه‌ی حالات جانستان نیست، دشمنی جلوه‌های گوناگونی دارد که جانستاندن یکی از آن‌هاست، پس سعدی در این بیت ذهن خواننده را به یک نوع خاصی از دشمنی معطوف نموده است و غرض را در مصراع دوم آشکار می‌سازد. مقید کردن اسب به صفت «دوان» برای بیان این مطلب است اجل فرصتی به موجودی که عمرش به سر آمده باشد نمی‌دهد، حتی فرصت ایستادن هم.

نتابد سگ صید، روی از پلنگ ز روبه رمد شیر نادیده جنگ (۲۶۵)

مقصود، همه‌ی شیرها نیست بلکه شیر «نادیده جنگ» مراد است.

سپر نفعند شیر غرآن ز جنگ نیندیشد از تیر پران پلنگ (۱۲۶)

در گلستان می‌گوید:

سر جمله حیوانات گویند که شیر است و کمترین جانوران خر و به اتفاق خر باربر به که شیر مردم در (۹۵)

این جا نیز هدف، برقراری تقابل بین خر و شیر است و در واقع، سعدی، این‌که چرا خر به از شیر است را توضیح می‌دهد.

ب ۳- نشان دادن اختلاف معنایی به وسیله‌ی صفت فاعلی: چنان‌که گفته شد گاه با دو واژه مواجه می‌شویم که از نظر شکل ظاهری شبیه، اما در معنا متفاوت‌اند و در این راستا به نظریات اولمان و پالمر در معنی‌شناسی اشاره گردید و

دانستیم که یکی از مشکلاتی که پالمر در چند معنایی می‌بیند کاربرد استعاری واژگان است و چنان که گفته شد این مسأله در بلاغت اسلامی مورد توجه بلاغت نویسان بوده است و وجود قرینه را در کاربردهای مجازی و استعاری واژگان امری ضروری شمرده‌اند. اکنون با آوردن مثال‌هایی از اشعار سعدی نشان داده خواهد شد که صفت فاعلی چگونه می‌تواند در حکم قرینه‌ی صارفه و معینه در استعاره قرار بگیرد:

ای سرو روان و گلبن نو	مه پیکر و آفتاب پرتو (۵۴۹)
ای لعبت خندان لب لعلت که مکیدست؟	وی باغ لطافت گل روی تو که چیدست؟ (۵۵۴)
ای مسلمانان فغان زان نرگس جادو فریب	کو به یک ره برد از من صبر و آرام و شکیب (۵۴۱)
اگر تو سرو خرامان ز پای ننشینی	چه فتنه‌ها که بخیزد میان اهل نشست (۵۴۵)
در گلستانی کان گلبن خندان بنشست	سرو آزاد به یک پای غرامت برخاست (۵۴۸)

چنان‌که ملاحظه می‌شود تمام استعاره‌های فوق مقید به صفت فاعلی‌اند و این صفت‌ها در حکم قرینه‌ی صارفه و معینه‌اند تا ذهن را به سمت آن چه که مورد نظر شاعر است معطوف نمایند و مثال‌هایی از این دست نه فقط در اشعار سعدی بلکه تقریباً در همه‌ی اشعار شاعران کلاسیک فارسی به وفور یافت می‌شود.

ب - ۴. ایجاز: آثاری چون شاهنامه و همچنین اثری چون بوستان سعدی به واسطه‌ی سه رکنی بودن وزن عروضیشان، جولانگاهی برای سخن گفتن موجز برای این دو شاعراند. اما این که چرا این شاعران مانند بسیاری دیگر، تن به استعاره‌پردازی نداده‌اند، به طبع، برای پرهیز از تصنع و یا برای اثبات قدرت شاعری‌شان بوده است:

پریشیده عقل و پراکنده هوشز قول نصیحت‌گراکنده گوش (۲۹۵)	
برآورد صافی دلصوف پوشچو طبل از تهی گاه خالی خروش (۳۳۷)	
نمدپوشی آمد به جنگش فراز	جوانی جهان‌سوز و پیکارساز (۳۳۵)
طریقت شناسان ثابت قدم	بخلوت نشستند چندی بهم (۱۷۵)
بلندآختری نام او بختیار قوی دستگه بود و سرمایه‌دار (۳۳۶)	

بوستان سعدی آکنده است از سخنان موجز و در ایجاز آن تمام عناصر زبان دخیل‌اند. قدرت شاعری سعدی باعث شده است تا از تمامی امکانات زبانی بهره‌بردار و خود و اندیشه‌اش را ملزم و محدود به عناصر دانش بلاغت ننماید.

ب - ۵. تصویرسازی شعری: در حوزه‌ی تحقیق در صورخیال، به واسطه‌ی برداشت‌های نادرست از سخنان شفیعی کدکنی در کتاب صورخیال در شعر فارسی، عناصر تصویرسازی شعری مترادف با محتویات علم بیان شده است و نفس زبان و ویژگی‌های خاص آن از جمله وصف، نادیده گرفته شده است؛ این در حالیست که یکی از انواع تصویر شعری، «تصویر زبانی» است. در این نوع از تصویر «ذهن ما هیچ دخل و تصرفی در آن عکس، صورت نداده است. این فرایند ذهنی را تصویر زبانی یا عکس واژه [۷] می‌نامیم» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۴۸).

در اشعار سعدی، و همچنین سایر بزرگان شعر فارسی، وصف، در ساختن تصاویر زیبا و در عین حال پویا نقشی غیر قابل انکار دارد و این مطلب خصوصاً - برای این تحقیق - آن‌جا بیش‌تر مورد نظر است که این وصف، در چارچوب محدود صور بلاغی نباشد؛ این ویژگی اغلب به واسطه‌ی صفت فاعلی تحقق می‌یابد، چراکه هم توصیف است و هم هنگامی که در جایگاه «قید حالت» در نحو جمله قرار می‌گیرد ایجاد تحرک و پویایی می‌کند. می‌توان این ابیات سعدی را مثال آورد:

در بوستان سرای تو بعد از تو کی شود	خندان انار و تازه به و سرخ‌روی سبب (۵۴۲)
او در من و من در او فتاده	مردم پی ما دوان و خندان (۱۹۴)

گلستان: یکی را از ایشان دیدم بر بادپایی روان و غلامی در پی دوان (۱۴۳)

نتیجه‌گیری

از بررسی‌های فوق این نکته آشکار می‌گردد که تمام عناصر زبان، به شرط کاربست صحیح، می‌توانند در بلاغت کلام مؤثر باشند. صفت فاعلی نیز که یکی از اجزای پیکره‌ی زبان فارسی است از این قاعده مستثنی نیست. این صفت می‌تواند کارکردهای بلاغی چون: مبالغه، ایجاز، نشان دادن اختلاف معنایی، تخصیص موصوف برای اهداف خاص داشته باشد و

همچنین نقش مؤثری را در تصویرسازی شعری ایفا نماید. در بخش نشان دادن اختلاف معنایی این نکته آشکار گردید که صفت فاعلی ماهیتاً می‌تواند در حکم نشاننداری التزامی قرار بگیرد و این خود نکته‌ایست که می‌تواند به صورت مجزا مورد بررسی قرار بگیرد. هدف از این تحقیق بیان این قسم از کارکردهای صفت فاعلی است و تمرکز آن، بیش‌تر، بر این مسأله است که در قرائت متون باید به همه‌ی اجزای آن نگاهی ژرف داشت تا معانی صحیح متون به دست آید.

پی‌نوشت:

۱. در این رابطه رک: فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلال الدین همایی، انتشارات اهورا، تهران: ۱۳۸۹. صص ۱۷۳ و ۱۷۴. و همچنین: بدیع، دکتر سیروس شمیسا، نشر میترا، تهران: ۱۳۸۶، ص ۹۵، ذیل صفحه.
۲. معنی‌شناسی شاخه‌ای از دانش زبان‌شناسی است که در حکم منطق زبان است. این دانش تقریباً شکل تکامل یافته‌ی همان چیزی است که در بلاغت اسلامی به آن «علم معانی» می‌گویند. «اگر زبان‌شناسی را مطالعه‌ی علمی زبان بدانیم. پس معنی‌شناسی را نیز باید مطالعه‌ی علمی معنی فرض کنیم»: کورش صفوی، درآمدی بر معنی‌شناسی، ص ۲۷ ← منابع.
۳. polysemy
۴. mark
۵. Semantic component
۶. ارسطو ماده‌ی اصلی شعر را Mimesis معرفی می‌کند (ارسطو و فن شعر ۱۵۲) که مترجمان اسلامی آن را به محاکات، تقلید، تخییل و تشبیه ترجمه کرده‌اند. خواجه نصیرالدین طوسی در اساس‌الاعتیاس درباره‌ی شعر می‌گوید: صناعت شعر ملکه‌ای باشد که با حصول آن بر ایقاع تخیلاتی که مبادی انفعالاتی مخصوص باشد بر وجه مطلوب قادر باشد. (اساس‌الاعتیاس ۵۸۶) دکتر شفیع کدکنی معتقد است که اصطلاح ارسطو در کتب اسلامی به صورت اصطلاح «تخییل» منعکس شده است و این تعبیر را مناسب‌ترین ترجمه برای این لفظ می‌داند. (صورخیال در شعر فارسی ۳۰ و ۳۱). و در نهایت ایشان تخییل را مترادف با تصویر شعری معرفی می‌کنند.
۷. Word picture

منابع

- آهنی، غلامحسین، (۱۳۶۰)، معانی بیان، چ دوم، تهران: بنیاد قرآن.
- اختیار، منصور، (۱۳۴۸)، معنی‌شناسی، انتشارات دانشگاه تهران.
- جاحظ، (۱۴۱۸ق)، بیان و التبیین، ج ۱، چ هفتم، قاهره: مکتبه الخانجی.
- خیام‌پور، عبدالرسول، (۱۳۸۸)، دستور زبان فارسی، چهاردهم، تبریز: انتشارات ستوده.
- رازی، شمس الدین محمد، (۱۳۸۷)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، تصحیح قزوینی، تهران، زوآر.
- رجایی، محمدخلیل، (۱۳۷۲)، معالم البلاغه، چ سوم، انتشارات دانشگاه شیراز.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین، (۱۳۶۸)، کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، چ هفتم، تهران: انتشارات جاویدان.
- شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۸)، صورخیال در شعر فارسی، چ سیزدهم، تهران: آگاه.
- _____، (۱۳۸۸)، موسیقی شعر، چ یازدهم، تهران: آگاه.
- شریعت، محمدجواد، (۱۳۶۷)، دستور زبان فارسی، چ سوم، تهران: اساطیر.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۶)، معانی، چ نخست از ویرایش دوم، تهران: میترا.
- _____، (۱۳۸۶)، نگاهی تازه به بدیع، چ سوم، تهران: میترا.
- _____، (۱۳۸۱)، بیان، چ نهم، تهران: فردوس.

- صفوی، کورش، (۱۳۸۷)، *درآمدی بر معنی‌شناسی*، چسوم، تهران: انتشارات سوره مهر.
- فتوحی، محمود، (۱۳۸۶)، *بلاغت تصویر*، تهران: سخن.
- فرشیدورد، خسرو، (۱۳۸۸)، *دستور مفصل امروز*، چ سوم، تهران: سخن.
- موحد، ضیا، (۱۳۸۵)، «بحثی در تصویر» - *شعر و شناخت*، چ دوم، تهران: مروارید.
- همایی، جلال‌الدین، (۱۳۸۹)، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، تهران: اهورا.
- _____، (۱۳۷۰)، *معانی و بیان*، تهران: نشر هما.
- یاسمی، رشید و دیگران، (۱۳۸۹)، *دستور زبان فارسی پنج‌استاد*، چاپ پنجم، تهران: ناهید.

